برگزیدهٔ از طنزها

دوران پدرکلانم

از نشرات مجله کارگران اتحادیه‌های صنفی افغانستان

نام کتاب: برگزیده طنز ها
محل چاپ: مطبعه دولتی
تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
سال چاپ : سرطان ۱۳۶۹
ناشر : اداره مجله کاو

برگزیده طنزها

دوران پدر کلانم

از نشرات مجله کار
سرطان ۱۳۶۹

به کوشش دوکتور ظاهر ایوبی

سرنبشته‌ها

عنوان	صفحه
ـپیشگفتار	الف
ـدر باره طنز	۱
بلقیس بسمل	
ـگپ راست	۱۴
ـ عشق قرن ما	۱۵
ـ طرز تهیه خوشبختی پلو	۱۶
ـآمر های واپسین زما نه	۱۷
ـاز خیرات سر	۱۹
ـتقلید	۲۰
ـمژگان قربا نی	۲۲
ـکلکسیون موشها ...	۲۳
ـهدف از دواج	۲۵

عنوان	صفحه
-آدم حیران میما نه	۲۶
- طلا باز حبیب زی	
-کرایه	۳۱
-تحقیر	۳۳
-آرا یشس	۳۵
-تصدیق نامـــه	۳۷
لکچر	۳۹
- محمد ظاهر ایوبی	
-فلاشس چالان	۴۲
-آغـــا بچه	۴۶
-بی غم باشس لا لا	۴۹
-دوران پدر کلانم	۵۲
-وقت شنا شی	۵۵
سر نبشته	
-سوا لها و جوابهای سیخکی	۶۰

پیشگفتار

مردم فرهنگ پرور ماکه درطول تاریخ، هنر پر بار وادبیات غنامند خویش را غنای بیشتر داده اندهمیشه در انتظار چاپ و نشر کتابی ، مجمو عه یی و یا رساله‌یی بوده اند تا از یکسو بـــا مطا لعه آن عطشس شا نرا فـــرونشا نند واز جا نبی تعدادآ ثـــار چاپی سر زمین شانرا بیـــشتر ببینند .

البته در اینجا مردم به کـتاب(خوب) نیا ز مندا ند نه به پـــر کردن صفحا تی توسط سیاه‌مشق‌ها.

مجمو عه دست داشته شما به‌تمنای آنکه در جمله (خوب ها) باشد از جانب مجله (کار) ارگان‌نشرا تی اتحاد یه های صنفـــی افغا نستان به منا سبت دو مین‌کنگره اتحاد یه های صنفی کشور اقبال چاپ یافته است .

(الف)

این گزینه که طنز هایی از سه‌طنز پرداز جوان ولی با استعداد و پر تلاش‌رادرخوددارد‌وبرای‌چاپ‌آماده‌شده امید است آرزوی مارادرزمینه عرضه یك اثر خوب بر آورده‌سازدومورد توجه خوانندگان گرامی قرار گیرد .

اداره مجله کار شورای مرکزی‌اتحادیه های صنفی افغانستان خود را خوشوقت می داندکه‌باتقدیم این گزینه به فهرست کتب طنز در کشور که خیلی اند ـ یکی دیگر را علاوه می کند و مصدر خدمتی به عرصه‌طنز کشور خود میگردد.

مدیر مسوول (کار)

ارگان شورای مرکزی ا.ص.ا

درباره طنز

خامه به دستان زبده که عرصه‌های گونا گون ادبیات را خوب شناخته اند ، نگارش طنز رادشوار ترین کار پنداشته اند ،چه از یکسو آفرینش خنده وازسوی‌دیگردردهای اجتماعی آنهم‌در ابعاد وسیع رابه خنده مبدل کردن وجنبه‌های زیبایی شناسی اثر را هم نگهداشتن ، کمالی می خواهدواستعدادی. به همین خاطر است که نه تنها کشور ما، بلکه تمام‌جهان به مقایسه سایر انواع ادبی،نگارنده طنز کم داشته اند .

ولی امروز که خوشبختانه در کشور ماجهشی برای رشد این نوع‌دشوار ادبی به چشم می‌خورد و عده باعلاقه مندی فراوان به آن‌روکرده اند وظیفه هر فرهنگی‌و فرهنگ دوست است تا دست آنان را بگیرد و با هر آنچه امکانات است ایشان را همکاری کند

من نمیدانم که چرا مطبوعات‌ما.رادیو و تلویزیون کشور ما و سایر نهاد های فرهنگی‌درمیهن‌مادر نشر و پخش مطالبی در باره تیوری طنز وشناخت آن درابعادمختلف ، کار های اندکی انجام داده اند، حالانکه تا پدیده یی رانشناسیم ، چگونه ممکن خواهد

بود به کما لشس برسا نیم .

خوا ننده عزیز :

هر آنگا هی که از شنا خت طنز سخن گفته می شود ضرور است در نخستین گام در ابعاد زیر ین به معر فی اشس پر دا خته شود و شنا ختی از آن در دســـت داده شود :

ـ تعریـــف طنـــز

ـ عناصـــر طنـــز

ـ اهداف طنـــز

ـ انواع طنـــــز

در اینجا به صورت بسیار فشرد ه در بـــاره هـــر بخش بحث میکنیم

۱ـ تعریف طنز :

در باره طنز تعریف های گوناگون داده شده ، هر چند از آنا نـــی که جر ئت نموده اند وابراز نظـر کرده اند. باید سپاسگزار بـــود ولی نکته نظر های آنان رانبایدقطعی دانست .

ضرورت است برای تکمیـــــل آنها کو ششس هایی انجام پذیرد ، زیرا طنز مانند تمام عرصه های ادبی وهنری پدیده یی است متحول .

در کتاب (اندیشه و کلیشه)اثر طنز نو یسس ایران (فریدو ن تنکا بنی) با اتکا بر گفته ها ی لونا چار سکی از طنز تعر یفـــی چنین در دست داده شده است :

« طنز عبارت از انتقاد اجتماعی در جا مه رمز و کنا یه با رعا یت وحفظ جنبه های هنری وزیبا یی شناسی اثر می باشد . »

از نظر من ، این تعریـــــف دقیق نیست، شاید یك کار گردان سینما ، یك شا عر و داستاننو یسس بتوا ند ـ که می توا ند یك انتقاد اجتماعی رادر جامه رمـــــزوکنا یه با رعایت و حفظ جنبـــه های هنری وزیبا یی شنا سی ارایه کند، اما اثرشس یك فلم هنـــری است، یك شعر است ، یك دا ستان است و آنچه که نیست طنز

است. زیرا در این تعر یف ازعنصر خنده و شاد مانه بود ن اثر ذکـــر ی بـــه‌عمل نیا مده‌وعدم‌مو جودیت عنصر خنده دریـــك پر دا خته کافیست که آنرا از دایره‌طنز بیرون براند . البته خنده در ابعاد وسیع آن .

قابل یاد آوری است که (لونا چار سکی) بر شاد مانه بود ن یك اثر طنزی هم زمان با خشما گیـن‌بودن آن بار ها تاکید ورزیـــده است .

از جانب دیگر ، اگر عنصر خنده‌در این تعریف وارد شود ، با آنهم این تعریف برای طنز ادبی مـــی‌تواند شنا ختی باشد ، اما طنز رادر کلیت آن معر فی کرده‌نمی‌تواند .

در کتاب دیگری به نام (ژانرهای وسایل ار تبلط همگا نی)طنز را چنین معر فی کرده اند :

«طنز ، آن شیوه تجســـــم‌واقعیت است که در آن جهـــات منفی زنده گی و محتوای فرسوده‌حیات به کمك الفاظ وکلما ت هجو آمیز ابراز می شود .»

این تعریف نا قص تر از آن‌پیشتر است ، اینجا نه تنها از عنصر خنده نشانی نیست بلکه ازجنبه های هنری طنز نیز چشم پوشی شده است .

تجسم واقعیت جهات منفـی‌زنده گی به کمك الفاظ هجـــــو آمیزبه هیچ و جه طنـــز بود ه نمی‌تواند .

مثلا موجودیت محتکر در جامعه‌یك وا قعیت منفی عینی است . با عرض معذرت، حالا اگر با الفا ظهجو آمیز بگو ییم که (محتکر شخص بی و جدان است)این دیگرطنز است .

بادر نظر داشت حر ف های‌بالا فکر می کنم تعر یفـــــی که می شود آنرا پذ یر فت وتما م‌انواع طنز ی اعم از طنز ادبـی،

طنز ژور نالستیك و طنـــــــزتصو یری رادر آن جا داد اینست:
«طنز ، عبارت از آن پر دا خته‌هنری است که در آن عناصـــر انتقاد اجتماعی ، خنده ومبا لغـه‌اغرا ق آمیز ، با حفظ جنبه هـــای زیبا یی شنا شی اثر همز مان وجودداشته باشد . »

۲ـعناصر طنز :

طوری که از تعریف طنز استنتاج‌شد در طنز سه عنصر عمده وجود داره در اینجا نخست عنصـــــرخنده را به بررسی می گیر یم :

الف: در باره خنده طنز :

به خاطر نظم بهتر مو ضوع لازم‌است که خنده طنز در چار بخشس به بررسی گر فته شود :

۱ـ خنده در طنز

۲ـخنده در طنز ادبی

۳ـخنده در طنز ژورنالستیك

٤ـ خنده در طنز تصویری .

حالا خنده طنز را در کلیت آن‌به شنا خت می گیر یم .

۱ـ خنده در طنز :

شاعر با استعداد عبدالقد وس نهضت فراهی می سراید:

«.. وگاهی می‌شود ازدردهم خندید
همان سانی که سهره در میا ن‌بندگاه کو چکش خواند
واین خنده
واین آوا
تلاشس بی بها یی نیست .

* * *

خوشس آن مرد هرا سس آشا م
که پیو سته به روی سرد هـــرزنجیر می خندد .

شاعر دیگری گفته است:

« خنده تلخ من از گریه غـــم‌انگیز تر است
کارم از گر یه گذشته است به‌این می خند م »

بلی، و خنده در طنز چنیـــن‌است ، دردی است که به‌صورت خنده در آورده شده زیرا «طنـزنو یس ا شك چـــشمانش رابه صورت قهقه در می آورد » وبـــه‌خوا ننده هایش عر ضه‌میدارد،

به‌همین خاطراست‌که دانشمندان‌نقش خنده رادر طنز خیلی اساسی ومهم دانسته اند .

« برای فهم بهتر مو ضو ع‌در اینجا انواع خنده را نام می بر- یم که هر کدام درمحـل خاصـــ‌ومو قع معین هدف و غا یـــــه مشخص دارد .

خنده از ساده ترین حا لـت‌گرفته تا شدید ترین وضع در طنـز وکلام طنزی مورد استفاده قرار می‌گیرد :

تبسم ، پوزخند ، نیشخند وزهرخند که هر کدام کیفیت خاصـــ خودرا دارد .

هدف ازخنده‌درطنزصرف شوخی‌نمی باشد و هم خنده درطنـــــز شکل تضاد فی ندارد ، بلکه خنده‌خودسلاح خورد کننده است .

هر خنده دارای سر شت ،هدف‌ونحوه جدا گانه می باشد. چنانچه بعضاً باخنده تربیت حا صـــــل‌می شود ، بعضاًاستهزا و تمسخـر، وعده به وسیله خنده مورد طـعن‌ولحن قرار می گیر ند .

به این تر تیب فهمید یم که‌گویا نو شته های طنز ی‌محضـــ این هدف را ندارند که مردم رابخند انند بلکه هدف اصلـــــی واساسی آنها این است که دررشدجامعه ، در اصلاح نواقص اجتماعی، بیداری انسانها و تر بیت افراد به‌کار برده شوند .»

وبی جهت نیست که فر یدو ن‌تنکابنی تاکید می کند :

«بسیاری استند که خنده وشو خی را جدی نمی گیر ند ، یا چون خود شان را آدم های جدی‌ومهمی‌می دا نند ، شو خی کردن رابرای خود سبك می شمارند، کسر شا ن‌خود می دانند .

درسال هایی که طرز تفکرچر یکی یعنی طرز تفکر روشنفکرخور ده بورژوازی شتاب زده عاصـی‌بسیار رایج بود ، شو خی وخنده

عیب بزرگی شمرده می شد، می پنداشتند که یک مبارز راستین نه تنها باید پیوستگی جدی بودن خود را حفظ کند باید پیوسته عبوس واخمو هم باشد .

آنها خنده وشوخی را کارآدم‌های سبک مغز می دانستند، حالا- نکه‌شوخی و خنده ای که موردنظر نظر ماست از اندیشه بر می‌خیزد ویکی از نیاز های انسان بافر هنگ است . سپری است که انسان رادر برابر بلا ها حفظ می‌کند .

...طنز آنگاه که حماقت ها رامطرح می کند خنده دار است ، اما آنگاه که درد ها را مطرح می نماید به‌آن چه می خوانیم تنها لبخند می زنیم با نیشخند یا زهر خند.

آنگاه که نیش طنز در تن دشمن فرو می رود ،لبخند می زنیم و آنگاه که می بینیم هنوز مبارزه ای دشوار و طولانی در پیش است زهر خند می زنیم

طنز قادر است در عین حال‌مارا بخنداند و بگریاند . هنگام تماشای شاهکار های چارلی‌چاپلین ، حتماً این تجربه را کرده اید بایک چشمی خندیده اید وباچشمی گریسته اید، چرا که او تیره روزی هاو نابه سامانی های زندگی بشری رانه به زبان شوخی، نه به زبان مرثیه که بازبان طنزبیان کرده است وراز محبوبیت او در همین راست .

پس حق نداریم هر چیز خنده داری را ، فقط به خاطر این که خنده دار است ، طنز بنامیم .»

۲ـ خنده در طنز ادبی :

عنصر خنده یکی از اجزای‌اساسی طنز است ، اما در طنز ادبی گاهگاهی به پرداخت‌هایی بر می خوریم که درنگاه نخست هیچ اثری از موجودیت‌عنصرخنده رادر آن نمی یابیم بلکه بر عکس خشم عمیق را در آن‌احساس می کنیم .

نویسنده طنز ادبی می کوشدکه مسایل بزرگ زندگی انسانی

را در ابعاد وسیعتری با استفاده‌از تصنعات ادبی چون رمز وکنایه به میان بیارد ، بناً او خنده را درورای نوشته اش به‌گو نه غیر قابل دید (اما قابل احساس برای خوا ننده آگاه) جامی دهد.

طنز ادبی که نسبت به طنـــزژور نالستیك ماند گار تر است و چشم بازتر دارد بیشتراز نیشخندوزهر خند استفاده می برد و آنقدر ضرور تی به ایجاد خند ه های‌شدید ندارد ، حالا نکه در طنـــز ژور نالستیك مساله به گونه دیگراست .

نوری نویسنده ایرانی در کتاب‌خود به نام (خاطرا ت خدا) مـــی نویسد :

« در داستان طنز گاه نویسنده‌رول خود را فرا مو ش می کند وبه صورت نقال در می آید و صدای‌قهقه‌او را می توان در پیشا پیش یا در خلال سطور داستان شنیدواین‌خود از ارج یك داستان خوب طنز می کا هد .

نویسنده کهنه کار بـه خوبـی‌میدا ند که به خنده افگند ن خوا ـ ننده خوب است و لـی بـ، خنده‌افگند ن ودر عین حال به تفکـــر وا داشتن او منظور اصلـــــی‌یك داستان واقعی طنـــــزاست.»

یعنی در طنز ادبی اکثراً تاکیدبرعمـق و محتوای اثر ا ســت تابر ـ جسته گی خنده .

به عباره دیگر خنده ای که‌در طنز ادبی و جود دارد برهنه نیست بلکه پنهان شده درژرفـای‌موضو ع می باشد .

۳ـ خنده درطنزژور نالستیك :

بر خلاف طنز ادبی ، در طنـــزژور نالستیك ضرورت است کـــه عنصر خنده بر هنه و بر جستـــه‌باشد زیرا طنز ژور نالستیـــك که هد فش بر چید ن خلا ها وکا ستی هـــای‌جاد جامعه است‌به‌یك وسیله قوی برای «زبون سا ختن»یا (زبون جلوه دادن) مـــشکـل اجتماعی ضرورت دارد وآن عبارت‌از خنده است .

درطنز ژور نالستیك ـ باز هـم‌خلاف طنز ادبی ـ پدیده موردانتقاد می تواند لخت و برهنه بیان شودوبر آن خنده عمیق صورت بگیرد .

مثلا به وسیله طنز ژور نا لستیک‌است که می توان مشکلات حاد اجتماعی واقتصاد ی را چو ن : نبودن‌نعت در تا نکها، کمبود مواد اولیه، بی سرو سامانی ترانسپورت‌شهری‌ولینی، فقدان بر ق و چپاول‌دارا- یی های عامه را به یاد انتقادگرفت‌وباتمام امکانات دست داشته آنرا مورد استهزا قرار داد . اماباحفظ عنا صری که در تعریف طنز از آن یاد کردیم .

این که یك تعدادافراد تشویشی‌دارند که طنز کشور مابه سو ی ابتذال روان است زیرا مسایل‌روز مره مثل بر ق ، ملی بس ، شاروا لی و غیره را بدون لفا فه‌بیان میدارد ، ناشی میشود ازعدم آگا هی خود آنان از هدف طنزژور نالستیك ، نه ابتذال طنز کشور ما.

البته قابل یاد آوری است که درطنز ژور نالستیك هم می توان از تصنعات ادبی (رمز و کنایه) که‌درطنز ادبی معمول است استفا ده برد که ژا نر (رپلیکار) طنزژور نالستیك نمونه بارز آن است.

ژا نر های‌متعددطنززور نالستیك‌چون : پروریه ، ایپی گرام ،رپلیکار فلیتون و پا مفلیت از نظرهدف ووظیفه جای مشخصی دارند اما اینجا همینقدر تذ کار داد ه‌می‌شود که هر کدام اینها به عنصر خنده سخت نیاز مند است . مثلاژانر پا مفلیت که حر یف های سیاسی را باز بان طنزمی کو بد . در نخستین گام به ایجاد شدید ترین خالات استهزاکه در آن عنصر خنده‌فوق‌العاده‌بر- جسته باشد ضرورت دارد و یازانر فلیتون که عمد تا مسایل اجتماعی واقتصاد ی رابه خاطراصلاح عاجل آن انتقاد می کند .

چرا برجسته گی عنصر خنده‌درطنز ژور نا لستیك ضرور است؟

طنز ژور نالستیك که مانندسایر پرداخته های ژورنا لستیك بیشتر جنبه تبلیغی‌در عر صه‌مورد نظر دارد (البته هدف ما از تبلیغ ، تبلیغ منا فع سیستم‌حاکم جوا مع نیست) می‌خواهد باانتقاد خود کاستی های جامعه‌رابر ملا سد اخته ودست اندر

کاران امور و مـر دم را متوجـه‌اصلاح آن بسازد ویـا باتمسخری که‌با عنصـر خنده ایجاد مـــــی‌کند. عامل مشکل راجبرا (به خاطر نجات از تمسخر بیشتر) وادارسازد که کار شس را اصلاح کند .

شاید اینجا سوال ایجاد گرددرصورتی که بنا بر عوامل عینـی انتقاد و طـنز پر دازی نـــتوانـد مسو و الـــین را یا کاستـی هارا اصلاح کند پس چه ضرور تی‌ادامه طنز پر دازی و بر جسته گی عنصر خنده در آن است؟ بایدگفت :

درست است که اگر خـــندهطنـــز آنقدر کـه لازم ا ست ـ نتواند عـا ملین را اصـلاح کند.امارظیفه دیگر عنصر خنده «زبون جلوه داد ن» مشکلات می باشد وآن‌وقتی میسر است که بر آن‌بخندیم از همین جاست که افلا طون گفته« خندهٔ در حقیقت خود نما یـــی مزورانه است »

یعنی مابا خنده خود نشان‌مـــی‌دهیم که بالا ترو پر قدرت تر از آن چیزی استیم که بر آن مـــی‌خندیم . مثلا وقتی مابر قیمتی مواد اولیه می خندیم و یا گیرو دار وازدحام ملـــی بس را نـاشی‌ازکمبود آن به تمسخر می گیریم این بدان‌معنا ست که به این مشکلات تسلیم نمی شویم و نیرو وقدرت روانی‌داریم.

بلی ، این حالت را خنده طنزمی تواند ایجاد کند که طنـــــز ژور نالستیك کشور ما از عهده‌این‌هدف به خو بی بدر آمده است .

قابل یاد دهانی است هر ملتی‌که ذوق ظریف و حا لت حسا س طنزی اش را با خود داشتـــه‌باشد در هیچ حالتی و به هیچ پرا ـ بلمی تسلیم نمی شود که خوشبختا نه ملت بزرگ ما این امر را ـ درپهلوی سایر عوامل ـ با خـــوددا شته ودارد.

٤ـخنده‌درطنز تصویری :

چون طنز تصویری از نظر هدف‌می توا ند در نوع ادبی و یاژور نا ـ لستیك ارایه گردد به همان ترتیب‌خنده آن نیز می تواند از نو ع ادبی یا ژور نا لستیك باشد .

در اینجا خنده « شو خی تصو یری» را با طنز تصویری نبا یـد مغالطه کرد.

ب- عنصر مبالغه درطنز :

از نظر علم بدیع مبالغه را بـه‌سه دسته تقسیم کرده اند :

۱- تبلیغ :

عبارت از آن نوع مبالغـــه‌است که در آن اجرای کاری از نظر عملی و عقلی ممکن باشد .مثلا بر جسته جلوه دادن فعالیت نظامیان .

۲- اغرا ق :

عبارت ازآن‌نوع مبا لغه می باشدکه اجرای یك کار از نظـــر عملی محال اما ازنظر عقلی امکا ن‌پذیر باشد .

۳- غلو :

آن نوع مبالغه است که اجرای‌کاری نه از نظر عملی ممکن باشد ونه از نظر عقلی . مثلا

نه کرسی فلك نهداندیشه زیرپای،
تا بوسه بر رکاب قز ل ارسلان‌دهـــد

...واما در طنز:

در طنز کار برد مبالغه نو ع‌اغراق معمول است ، زیرا طنـــز- که هنر اجتماعی است اگر ازمبالغه « تبلیغ» استفاده کند ازرشس هنری خودرا از دست می دهد زیراآنگاه طنز پر داز به یك کاپـــی کننده‌حوادث‌عینی زنده گی در مـی‌آید و کدام تخییلی از خودندارد. واگر از مبالغه «غلـو» استفاده‌کندآنقدر از واقعیت و حقیقت زنده‌گی اجتماعی دور خوا هد شد کـــه‌انسان های دردمند جامعه ازانعکاس درد های خود در آن پر داخته‌احساسس بیگا نه کی خوا هد کـرد که در آن صورت تیر طنـــــزنویس به هدف نمی خورد.

اما اگر طنز نویسی بتوا ند ازمبالغه تبلیغ یا غلو به طورماهرانه واستا دانه استفاده کند ایـــرادی‌وجود ندارد .

ج ـ عنصر انتقاد در طنز :

چون طنز خصلت اجتماعی دارد، پس انتقاد آن نیز جنبه اجتماعی دارد و کا ستی های جامعه را در بعد وسیع مورد انتقاد قرار می دهد.

این که گا هی ظا هراً (فرد) مورد انتقاد قرار داده می شود به خاطری است که آن فرد مسوو لیت اجتماعی دارد (مثلاً شا روا ل بار ئیس ملی بس که اینجا انتقاد وارده انتقاد فردی نبوده بلکه انتقاد اجتماعی است که نبا ید در اینجا به اشتباه رفت .

هدف طنز :

به صورت خلاصه وبه یك سخن کوتاه هدف طنز عبارت از بر ـ چیدن تمام خلا ها ، نواقص وکمبود های جامعه انسانی در تمام عرصه های ملی و بین المللی می باشد

انواع طنز :

طنز رابه صورت عموم به سه نوع تقسیم کرده اند :

۱ـ طنز ادبی

۲ـ طنز ژورنالستیك

۳ـ طنز تصو یری

هر چند هریکی از این انوا ع طنز به بحث های مفصل وجدا گانه ضرورت دارد ولی نسبت آنکه دربخش «خنده» به صورت ضمنی خصو صیات هر یك را مختصر تذ کر داریم . ازتفصیلات می گذریم و همینقدر تذ کار می دهیم که :

ـ طنز ادبی مسایل را در ابعادوسیع ارایه می کند ، مو ضو عا ت بسیار بزرگ جامعه انسا نی رابه بررسی می گیرد ، عنصر خنده رابه اشکال نیشخند و زهرخند به کار می بندد واز تصنعا ت ادبی چون رمز ، کنا یه، استعاره اسطوره استفا ده می برد .

ـطنز ژور نالستیك که در ژا نرهای مختلف چـون (برودیه ایبـن گرام ، رپلیکار،فلیتون و پامفلیت)ارایه می شود مسایل حاد جامعه رابه خاطر اصلاح عاجل آن به بادانتقاد می گیرد ، عنصـــــــــر خنده در آ ن بسیار بر جسته استومی تواند مسایل رابه صورت برـ هنه بیان کند. اما با حفـــــظ عناصری که در تعریف طنـــــز از آن یادشد .

ـطنز تصو یری که شا مـــل کار تو ن ، تیا تر ، سینما ،نقاشی وغیره می باشد می توا ند نظـــربه ضرورت از خصو صیات هر دو نوع فوق (طنـــز ادبی یـــــــــازور نالستیك) استفاده نماید .

قابل یاد آوری است که طنـــزادبی ، طنز فلسفی را نیز در بـــر می گیرد.

(ظ ۱۰)

هدف ازدواج

طنزهایی از بلقیس بسمل

اسم: بلقیس
تخلص: بسمل
محل تولد : ولایت لوگر
سال تولد : ۱۳۵۰

وظیفه فعلی : محصل سال دوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل .

گپ راست

خبرنگار : خوب ، شما که یکی‌از دانشجویان پیشتاز فاکو لته تان هستید ،به‌نظر شما اول‌سطح‌دانش وسویه دانشجو یان باید بلند برده شود یااز استادان ؟

محصل :راست خودرا بگویم ؟

خبر نگار :بلی ، حتماً

محصل :اول باید سطح دانش‌وسویه رئیس فاکولته مابلند برده شود

عشق قرن ما

عزیز م:

این نامه را از کود کستا نبرایت می نویسم .

بدان هر لحظه که یاد م می آیی بی اختیار چوشك ازدهنم می افتد.

عشقم :

نمیدا نم کجا یی ؟ بسیار بلنـدرفته یی به آسما نها؟ وبا نـرخ خو شگذ رانی میکنی و یابسیارپایین و با معا شس ماموریـن بازی میکنی ؟

اما هر کجا که باشی، چار غوك کنان نزدت خودرا خوا هم‌رساند.

عزیزم ، تو فکر میکنی که دوستت ندارم . نـه عزیـزم ، بـه سر خد مه کود کستان که هم‌باما بازی میکند ، هم برای ما غـذا مید هد و هم درس ، سو گند کـه‌دوستت دارم .

آخر چرا بد گما نی؟

فکر میکنی که من باکود کمدیره‌کودکستان ماکه همه با زیچـه های مارا برای اطفال خود برده‌است تار دوانده ام ؟

نه عزیزم ، به شیر آبگیـن‌شیر خوار گاه قسم که جز تو کسی دیگری را دوست ندارم اگرتونباشی‌بی نمك و بی آب میشو م، نزدم‌برگرد ومانند برق بیو فانباشس .

عزیزم، آیا آنروز کـه‌پرسید ی چرا از شرین زبا نـی مانده ام و من گفتم ، بخاطـری‌که بوره قیمت است ، آزرده‌شدی؟

عشق من :

لطفاً بسان ترافیك کـه هنگامی میخوا هد در یوری راجزا بد هد پو لشس را از نزد شس گر فتـه‌اورا می بخشد ، مرا ببخشس .

مرا ببخشس ، ورنه وق‌وق میکنم‌وآنقدر چیغ بزنم که آب چشمانم مانند آب نل در تا بستان ، قطره‌گگ قطره گگ بریزد . و آنگاه ز ورت بد هد که چرا از غمت خو نگریه نمیکنم

از طرف عاشقت چچیغوك‌شیردوست

طرز تهیه خوشبختی پلو

مواد مورد ضرورت :

دو کیلو پول ، یك کیلو شنا. خت، یك ونیم کیلو واسطه ، هشت گرام چو تاری ، یك‌مثقال‌استعداد و... زبان تیز بقدر ی ضرورت .

طرز تهیه :

اول تمام مواد لازمه ذکر شده راآماده نمائید !

بعدا زبان تیز راگر فته از آن‌پوست شرم را با کارد جرئت دور کنید سپس آنرا باچو تاری مخلوط‌نما یید، بعداز آن پول را باشنا- خت در ظرف (مهمانی) اندا خته‌خوب، بز نید ! پس از آن مـــواد حاصله رابا واسطه یکجا کرده یك‌قاشق چا یخوری استعداد بالایش بپاشید وهمه رادر دیگ بخـــار(چالاکی) دم بد هید !

غذایی که بعد از مدت کو تا هی‌بدست می آید میتوانید آنرا هنگام گرسنگی ویا کار نا ممکن صـــرف‌نما یید واز خو شبختی سیر شوید!

یاد داشت : کوششس نمائید تمام‌مواد رابه اندازه مصرف نمایید ، زیرا اگر استعداد زیاد وواسطـــه‌کم باشد مزه نخوا هد داشت.

آمرهای واپسین زمانه

بعد ازینکه شمشس الدین خـــان با هزار واسطه ووسیله بالای ما آمر مقرر گردید، نامزاد شد .وشاید هم آمر یت بالایش رفت کرد

بهر صورت ، چند روز بعدبرای یکی از همکارا ن ما که از خویشا وـ ندان اشس می شد گفت که نا مز دشس را نیز میآورد تا همرای ماکار کند .

به مد یر اداری ما هدا یت دادتا او را رسماً شامل کار در موسسه سازد و معاششس راحوا له نماید .

همه ما منتظر آمدن نا مزاد آمرصاحب بودیم . اما بتاریخ تعین‌شده نیا مد . همان همکار ماکه از خوـیشاوندان آمر صاحب بود از او پرسید: آمر صاحب همکار جد یدماچرا نمی آید ؟

آمر صاحب آمرانه گفت: چون‌چندروز بعد شرینی خوری میکنیم بازبه خیر بعد ازشرینی خوری میاید .

خوب..... واین شرینی خور ی‌هم گذشت ولی همکار جد یـــد نیا مد . باز از آمر صاحـــب‌پرسید .

آمر صاحب گفت: چند هفته بعدعروسی میکنیم ، باز که عروسی گذشت ، هر دوی مـــا در موتـرموسسه یکجا میآییم .

و.... عروسی هم گذ شت امادرك همکار جدید معلوم نشد در هرماه معاشش را آمرصاحب‌میگرفت‌وبرا یش میبرد . وقتی همکار ان زیاد نا طا قت شدند باز از آمـرصاحب نیا مدن همکار جدید راپر سیدند آمر صاحب اینبار مامورانه‌جواب داد : ولا چی کند که حا لی بیا ید چند روز بعد باید رخصـــی‌قانونی بگیرد ، ازو خا طر خو ـ بست که بعد از سه ماه رخصی‌قا نو نی بیاید .

بالاخره‌رخصتی قانونی اش هـــم‌گذشت ولی او در جایش سنگـك واری سنگین بود .

همان همکار زبا ندار ماگفـت:اگر باز پرسان کنم که چرا همکار نو نمی آید شاید قهرش بیا یدکه‌تو چی‌پشت همکار نو شله هستی واگر پرسان نکنم دلم طاقت نمی‌کند نی‌نی میروم و بری آخرین بار پرسان میکنم .

همین لحظه همکار دیگر مابا قیا فه کاشفا نه گفت :

صبر کو ! نرو و از آمر صا حب‌پرسان نکو . مه میفا مم‌که چـرا خانم آمر صاحب نمی آیـــــد .نمی آید .

همه گفتیم خی که می فا مـــی‌بگو دیگه !!

گفت : خانم آمر صاحب بخاطری‌نمی آید که چند سالك بعد وقـت تقا عدش فرا میرسید و او نا ق‌چی کند که بری چند سالك‌بیاید.

از خیرات سر

معلم جیالو جی میگوید : نفت وذغال سنگ از چه بو جود میآید ؟ از مواد فضله ، مواد پوسیده شده ،مواد نابکار و کثافات که در یـــک منطقه باشد ، طی قرون متماد ی،یعنی بعد از گذ شتن یکی دو قر ن به نفت و ذغال سنگ تبد یـــل‌میشود و همچنا ن ....

۳۶

یکی از شا گردان که دست زیرالاشه نشسته میباشند ، حر ف معلم را قطع نموده میگو ید :کا شش که مه تا دو قرن زنده‌باشم . همه شاگردان به خنده می افتند ،!ما معلم آنها را آرام سا خته میپر‌سد: چرا بچیم ؟ چطور شد که این‌گپ را زدی؟شاگرد میگوید :ازینخاطر تادو قرن زنده باشم تا ببینم که‌از خیرات سر مو ظفین شاروالی، از کو چه ماچند هزار تن ، نفـــت‌وذغال سنگ استخرا ج میشود .

تقلید

هنگا میکه در پرو گرام رنگارنگ‌هنر مندان رنگا رنگ را ازکشور های رنگا رنگ باآ هنگهای رنگا رنگ وبه سراپای شان ، لباسهای به‌مدهای رنگارنگ با آرا یشها ی‌رنگار نگ وبعضی لوازم زینتـــی رنگارنگ از قبیل گو شواره هـــای‌رنگا رنگ، انگشتر هـــــا ی رنگارنگ‌و سیخك های رنگارنگـــك‌وقیتك های رنگارنگ رادید طاقتش طاق‌شده نتوا نست که دیگرباهمان‌لباس های که همه می پوشند با همان آرا یش باهمان لاکـت وانگشتر ، چوری، گو شواره وغیر ه به پو هنتون برود .

صبح وقت تراز خانه بسوی‌مغازه‌های انتیك فروشی روانه گشت و شام تاریك بخانه بر گشت .

روز بعد از خانه با لبا ســی‌برآمد که نه به پیرا هن ماکســی میماند ونه به بالا پوش نه، به جمپرونه به بالا تنه . بـه لبها یش چار رنگ لبسرین را استعمال کرده‌بودوبر چشما هایش ، که میرسیـد، رنگا ها ییکه قابل شمار ش‌نبود.وبا مو ها ییکه نه به موی کو تا ه میماند ونه به دراز : آه :وبارفتار یکه نه به رفتار کبك‌میما ند و نه به مر غابی .

وقتی درسرك عمو می پیر مردی‌او را دید، تسبیح اش از دستش

افتاد . وقتی مرد جوانی اورا دید،پایش در جو یچه آبهـا ی گندیده کنار سرك لغزید.

وقتی طفلی او را دید چوشکشس‌از دهنش افتاد. وقتی دختر مکتبی او رادید، را هش را تغیـــــر داده بعو ض مکتب به مغازه انتیك فروشی رفت. وقتی پســرجوانی او را دید . آماج پرزه هـا قرار شس داد .

ووقتی ترافیك او رادید، دست‌از اشاره نمودن بسوی مو تر ها کشید و مانند مجسمه یی در مرکزچارا هی ایستاد و نگا هش را به سرا پای دختر دو خت . بگو شردختر نگاه کرد، دید که‌یك گو ـ ششس گوشواره دارد و گوشـــدیگرشس ندارد برد ستشس نگا ه کرد ، دید که چوری چند ین رنگـه‌بردستشس است که یك‌رنگ آن‌مانند رنگ بو تشس که نه به کری بلند نه‌به کری پست ،نه به کلو شس ونه‌به پیزار میمانه ،است ویك رنگ آن‌به‌رنگ کمر بند شس ورنگ دیگر ـ شس به رنگ قیتك اشس است .تر افیك که چنین مو جود عجیـــب الخلقه را هر گز ندیده بود ، هك‌پك ماند. و غرق در چرت و خیال شد . در همین لحظه یك مو تراز طرف راست‌چارا هی آمدو موتر دیگر از طرف چپ .

چون ترافیك آنها را راهنما یی‌نکرد، هر دو مو تر ، روبوسی کردند ، ترافیك به دختر خطا ب‌کرده گفت :

تباه شوی که تباهم کردی

دختر که متوجه همه اوضاع بودگفت : نادیده ها، و برراهشس‌روان شد. اما با خود فکر کرد که شاید،هنر مندان‌مشهور فرانسه،انگلستان امریکا ، ایتا لیا، هندوستا ن ودیگرجاها هم وقتی در شهر ها ی آنجا به گرد شس میبر ایند . کو چه‌های آنجا را تسبیح ، جو یچه ها ی آنجا رامرد های در حال آببازی ،سرکهای نزدیك کودکستان های آنجا راچوشك میگیرد . و صاحبا نمغازه های انتیك فروشـــــی آنجا میلو نر میشوند . تکیه کـــلام بچه ها پرزه های پوچ وجاده ها از تصاد م مو ت ر ها شیشه فرشس‌میشود . آیا همینطور خات بود ؟

مژگان قربانی

استاد دری رو به اول نمره‌صنف‌نموده گفت :

بچیم :من یك فرد شعـــــر رامیخوا نم و تو معنا و مفهو مش رابگو !

واین طور به خواندن شروع‌کرد:

من و مشق ندا مت هاکه چون‌مژ گان قربانی

وبعد پرسید :

درین فرد، مژ گان قربا نی چه‌معنی مید هد؟

شاگرد بدون اند یشیدن جوا ب‌داد :

مژ گان قر با نی، شا عر مژگا نی‌راگفته که به زیر چنگال « مژه‌قات قربان شده باشد .

PROPERTY OF
ACKU
5645

کلکسیون موشها و پشک‌ها

قصه یك سال پیش است . یك‌شب که خشو یم به خا نه ما آمده بودیك مو شس در آستینشس درآمدبلی ، همان بود که جنك یکصدو ـ بیست ودوم‌خانواده گی مادرگرفت.خشویم مقابلم ایستاد و گفت کـه تو قصدا مو شس را از کدام اتا ق‌دیگر آورده ای تامه بترسـم ودبگر هر گز خانه تان نیآیـم .زنم هم قهر شد و قسم‌یاد کرد که از آن ببعد آنقدر پشك از هر جاخو! هد آورد ، که خاندان خاندان موشها را ریشه کن سازد .

بلی، ومنکه سخت به نگهدا ری (بودنه) و به خواندن و صدا یشس علاقه داشتم تباه شدم . هـر پشك را که زنم به خانه میآورد، شکار اولی اشس یکی از بودنه های‌من میبود . بالا خره‌تعداد پشکهای زنم مساوی به دوازده وتعدادبودنه‌های خودم مساوی به صفر شد . اینبار من سر ضد شدم وقسـم‌یاد کردم که تا آنقدر موشس ازهر جا بیا ورم که زور پشکهای زنـم‌بالای شان نرسد .

بلی ، همسایه پهلوی منزل‌مادر موشس داری درسر تاسر کوچه شهرت به سزا یی داشت . بخاطری‌که وقتی مهما نی به خانه شان میآمد·ودو باره از آنجا به خانه‌خودمیرفت در خریطه ویادستکول اشس حتـما سه چار تا موشس را انتقال‌میداد .

ومن همه قصه رابه همسا یه‌گفتم : او که نیز خشو یی چو من داشت از حال دلم خبر شده وعده‌همکاری ر ا داد صبح هما نروز کـه زنم بخانه پدر خود رفته بود ،همان همسا یه نیکو کار، بایـك بیرل ، خانه ما آمد. وقتـــــــی‌داخل بیرل رادیدم . خدا گرد نمه نگیرد ، صد دو صد دانه موشس بود.دلم شد دستهای همسا یه نیکو کار را ببو سم بخاطر کمکـــــی‌که به من کرده بود . چون قسم یاد کرده بودم ، بیرل راگرفته‌پیشروی دهلیز خالی کردم ، آه که چه تما شا یی بود ، مو جخر وشان مو شس به چار طرف‌پراگنده شد .

در همین لحظه زنم به حویلی‌داخل شد. فریاد کشیده دوباره خارج شد. بلی ، زنم ضعـــــف‌نکرد بر عکس باعجله به خانه یکی ازکوچه گی ها پیش خواهر خـوانده اشس که زن قصاب بود رفت . ووقتی بخانه داخل شد ، یـــــك‌جوال در دست داشت آمد وبه بیشس روی من که هنوز هم چندمو شس اینطرف و آنطرف‌میجستند گذاشت بعد آستین ها رابالا زدو جوال راخالی‌کرد. خدا گرد نمه نگیرد پنجاه ، شصت تا پشـــك‌بود . همه میو میو کنان اینطر ف وآنطرف پراگنده شدند .

بلی ، حالا ازخانه ما کلکسیون‌موشها وپشکها ساخته شده .

هدف ازدواج

مادر: دخترم ، آخر بچه حاجی‌لالا، بسیار خوب بچه است . این نامزدی را قبول کن .

دختر: پس برایم مو قـــــع‌بدهید تادر باره او و فا ملیشـــ معلو مات حا صل کنم

مادر برای یکهفته او را موقع‌مید هد. یك هفته بعد مادر ازدختر میپرسد : چطور دخترم ، معلومات‌حاصل کدی ؟

واگر بابچه حاجی لالا نامزد ت‌سازم قبول میکنی ؟

دختر: مادر جان ، مه میخوا هم‌که با بچه حاجی لالا نه بلکه با خود حاجی لالا از دواج کنم .

مادر حیران شده میگوید : این‌چه میشنو م ؟ تو چی میگی ؟ آخر چرا بچه کاکل چنگ و پاچه تنگ‌اورا گذاشته با خودش ا زدوا ج میکنی ؟

دختر با چهره حق بجا نـــــب‌جواب مید هد: آخر، قواله خانه و تمام جایداد بنام اوست .

آدم حیران میماند

در چرت و سودا ی اینکه درکدام‌موسسه کار کنم وواسطه از کجا پیدا کنم بودم . بالا خره فکر م‌قه نداد اما از بسکه زیادچرت‌زدم کله ام گیچ شد. برای اینکه ازسر دردی خود را نجات دهم‌ولحظه ای رو حا آرام شوم از جا یم برخا ستم . چشمم به الماری به کتا ب هاو روز نا مه ها افتاد . شمار ه‌روز قبل یکی از روز نامه هارا گر فتم،عنوان جالبی توجه مرا جلب کرد (شاعری‌که نمیتانی ، ایلاکو). اول فکر کردم که عنوان کدا م‌طنز است ولی وقتی چند سطر اول را خوا ندم ، طنز نبود ، دشنا مهای جا نانه بالغات پرانی ها بر شته تحریر در آمده بود اطرا ف‌صفحه را از نظر گذرانیدم . دید م که بالای مضمون نوشته است(نقدادبی) تعجب کرد م! زیرا ندا نستم که منظور از ادبی ، آیا (ادبیات)است ویا (مودب) بودن ؟ ولی در هر دو صورت کلمه ادبی‌بنظرم‌بجا نیا مد زیرا شعر نهایت زیبا بود .

مورد انتقاد قرار گر فته شـده گفتم : من بخاطر رفع سرگرمـی این روز نامه راگر فتم ولـــی نمیدا نستم . کـه بدرد سرم مـی افزاید چند لحظه در اتاق قدم زدم‌هما نطور که آدم سر فلمی بعضـی از فلمهای خسته ه‌کن را میبیند وبعد به امید اینکه آخرش چه میشه تابا آخر میبیند ، منهم دوباره روزنامه راگر فته خواستم بدانـــم آخرش چه شده .

نقد نویس که نمیدا نم چرادلش‌سر شاعرمسکین‌پربود به‌شاعراخطار داده بود که دیگر شعر نسراید.باز قهرم آمد ولی بخوا ندن ادامه دادم نوشته شده بود شاعر مذبوردرشعر ش قد معشو ق را بـــه سرو که فکر میکنم کدام نـــوع‌در خت است تشبیه نموده است بااعصا ب خراب گفتم :بیا و پوره کودل شما بـود کـــه بقد مبارك‌شما تشبیه اشس میکرد ؟

بهر صورت بخوا ندن ادامه دادم بنده که تاکنون سرو راندیده ام اما حد سس میز نم که همگـــو ن‌در خت نی است که از پیشرو ی رادیو تلو یز یو ن الی چار را هی‌صحت عامه‌غرس است بنگرید کـه سوبه بی‌فر هنگی چقدر صعودنموده‌است این شا عر محترم باید قبل از سرایشس شعر به بینشس آن‌درختان می پر دا خت ، زیرا اندرین کار دو سود بدست می آورد اول اینکه آن در ختان فر به وکـــج وکور را میدید و د یگـــر متوجه پایه های برق که کنار آن درختان ایستاده است میشد و در آنصورت‌قد معشو ق رابه آن در ختان کـــج وکور نه بل به‌آن پایه های راست،متناسب وزیبا اندام تشبیه‌میکرد.

که در آنصورت هم شعر بدست‌می آمد و هم دل استاد نمی‌رنجید ختم !» خواندن این روز نامه‌بدردسرم افزود این روزنامه را بجا‌یش گذ ا شتـه یکی از روز نامه‌های دیگر را که نسبت به آن‌روز نـــامه تـا ز ه تـر بو د گر فتم‌تایگان چیز هایی ذوقی وتفر یحی را بخوانـم تـا حواسم جمـع‌شود.به صفحه دوم نگاه کردم با عنوا ن

درشت نوشته بود : (یکی بنو یسس‌دو تا بخوان) فکر کردم چه نـوع مطلب خوا هد بود که با تعجـب‌دیدم بالای عنوا ن نوشته شد ه (نقد ادبی) .

د یگـر حو صلـه بـرایـم‌نما نده خواستم روز نامه راکنو له کرده محتر مانه به آنطرف پر تا ب‌کنم ولی نام شاعری که در روزنامه دیگر ، شعرش نقد شده بود بچشم‌خورد غم و سودای بی واسط گی ام گر چه اجازه نمیداد دیگر هـم‌سود ایی و غمگین شوم ولی باکنجکا وی خواستم بدانم که شا عر محترم‌چه در فشا نی نموده ا ست.خلاصه من چه بدرد سرشما بیا فزا یم،شاید شما هم سودا یی بسر دارین، لذا نتیجه خواند نم رابرایتان‌میگو یم. شاعر محترم آن نقد را دو باره نقد کرده بود و در آخـر هـم‌خطا ب به نقد نو یسس نوشته بود: هر چه بگویی خانه ره نمیتم !

بلی ، مفهوم تمام‌خر فهای ایـن‌نقد ادبی !! را دانستم ولی بمعنـی این (شفر) پی نبردم که چی معنی؟« هر چه بگو یی خانه ره نمیتم» دیگر کله‌ام کاملا گیچ شده بود این‌روزنامه رادر جا یش گذ اشتـه باخود گفتم : ازی کده که خود ه‌ناحق نارا حت بسازم چـرا در جستجوی کارم نشوم .

بقصد واسطه پیدا کردن خانه‌راترك گفتم . هنوز نـمیدا نستم کجا میروم که بایکی از دوستانم‌برخوردم‌بعد از احوا الپرسی پرسید م کـه کجا کار میکنی ! گفت : دریکـی‌از روز نامه ها تا یپست هستم!

گفتم : کدام روزنامه ؟ دوستـم‌همان روزنامه را نام گر فت که من از خوا ند نشس کم بودسـل‌شوم نمیدا نم چه عکس العمـل از من سر زده که دوستم با تعجب‌پرسید : چرا ؟ گفتم:هیچ.

بعد نام آن شاعر و آن نقـدنویس را برایش گر فتـه گفتم که آنها را میشنا سی‌گفت :بلی بسیار خوب میشنا سـم هر دوی شان دوستا ن بسیـارصمیمی هـم بودند ولی در این اواخر ازیکنه هر دوی شان مشتر کـاًخانه خر ید ند و شا عر پول دوست خودرا دو باره داد و خانه رامستقلااز خود سا خ ت سر همیـن

گپ‌دوستی شان بر هم خورد .دوستم هنوز چیز هایی میگفت ولی من با خود ،گفتم: حالا یا فتم‌که چرا شاعر در آخر جواب نقد خودنوشته بود : هر چه بگو یـــی‌خانه ره نمیتم .

بادوستم خدا حافظی کرده براه‌افتادم با خود فکر کردم ای نقـد است یا شمشیر؟ یك وقتـــــی‌بخود آمدم دیدم که پیشروی‌دکان قصا بی قرار دارم. گفتم مام چـــی‌آدمی هستم بری خود غم میخرم. گمشکو ازو کده یگان نیم کیلوگوشت میخر م ویتا میـــن‌داره چیزی که قیمت با شد بی حـکمت‌نباشد . بعد با خود عهد کرد م که دیگر بالای همچو مو ضو عا ت‌خودرا سودا یی نسازم داخل دکان شدم ، قصاب نیم کیلو گو شت‌را وزن کرده خواست در اخبـــار بپیچا ند که تو. جه امرا کلیشـــه(نقد ادبی) باعنوان (شمار ه غرض نیس) جـلـب کرد بی اختیار ازدست قصاب‌روز نامه راگر فتـــه گفتم : گوشت را در اخبار دیگربپیچان باعجله تمام مضمو ن رانظر انداز کردم نفر سو می بـــــااستفاده از فر صت نقد های آندو رادو باره نقد کرده بود . بـــی‌اختیار به خنده افتادم که قصاب گفت چرا می خند ی ، اینه گوشت‌رابگیر .

گوشت را بدو ن آنکه ببینـــــم‌گر فتم ورا هی خانه شدم در خانه وقتی خواستم گوشت را از لای‌اخبار بیرون بیا ورم متو جه شدم که‌قصاب بااستفاده از فر صتیکه مـــن‌مشغول خواندن روز نامه بود م ، گوشت را عو ض کرده وچیزی‌استخوا نیکه بدستش آمد ه ، برایم در اخبار پیچا نیده .

منهم بسیار قهر شـدم وازبسکه زیاد (نقد ادبی) خوانده بودم فلم‌و کاغذ راگر فته عنوا ن نوشتم(نقد ادبی)!سپس بالای قصاب وچال بازی هایش نقد کا که ادبی‌نوشتم و فردا به روز نامه ای که دوستم کار میکرد برد م . از آنجای‌که واسطه داشتم چاپ شد . میدا- نید، حالا غم کار در موسسه یی‌رانمی خورم . حالا بنده یك نقدنو- یس مستعدی تشریف دارد . پایان

تصدیق نامه

طنز هایی از طلاباز حبیب زی

اسم: طلا باز

تخلص : حبیب زی

محل تولد : ولایت پروا ن

سنال تو لد :۱۳۳٦

درجه تحصیل :ماستر سنا ینس

رتبه علمی :پو هنمل

وظیفه فعلی : استاد پوهنتون کابل ، سکر تر جنرال اتحاد یـــه مسلکی علوم و فر هنگ و عضوهیت ریسه اتحاد یه های صنفی افغانستان

کرایه

الف:صبر ده جیبت دست نکنـــی که باز مه خفه میشم
ب:نی بابا تو سر مه حـــــق‌داری چطور امکا ن داره
الف: والله اگه شوه ، سیـــــل کو تو پنج طفل داری ، نام خـدا خرج خانه ، کرایه ، ...
ب:نمی شه والله اگه تو بتی،تو محصل استی چطور امکا ن داره که . . .
الف: بروا نداره ، جنجال نکوبان که مه بتم ...
ب:نمی شه هیچ امکان نداره ،
الف:چطو امکان داره که تو بتی‌چی کمکهای نیسس که به مه نکده باشی
ب:هر چه که باشه خو تو داده‌نمی تانی ....
الف: از خیر و بر کت شما بودکه برما بی نو بت نمی فامم ذغال بوره، تیل ، چی و چی نیسس کـــه‌نگر فته با شین ...

ب: استغفرالله مره خجالت میتین لطفاً یاد نکنین جگر خون مانکنین دگه ، شما داده نمی تا نین ،مه‌قسم خوردیم ....

الف: مام قسم خوردیم ... بخدااگه شوه

ب: اینه بیادر، اینه ازی‌بگردان.

الف: نگری بیادر !...نگری !...اینه ازی هزاری بگردان ...

ب:نکو بخدا اگه شوه

الف: نگری ! نگری ! نکو ..(باصدای بلند)

دربگو مگوی هر دو نفر جـارو جنجال عجیبی ادامه داشت که‌درین اثنا مرد دیگری که‌پشت سرهردوی‌شان کنار من در چو کی نشسته‌بود آهسته‌به شانه یکی از آنها در حالی‌که دو قطعه تکت در بین انگشتان شهادت ومیانه داشت جتکه داده‌گفت :

ـببخشین جنجال نکنین مه به‌ع ض هر دوی شما دو افغا نـــی کرایه تادیه کدیم اینه تکت ها ی‌تان !

تحقیر

هر چه که انتقا دش مینمود م واز اعمال و کردار بدش به این وآن میگفتم تاثیری نمی گذاشت‌ونسبت رندی و چالا کی خاصی که داشت مر تبه ودر جه دیگر ی‌میگر فت . او که از دوران مکتب هم صنفم بود و من اوراخو ب‌می شنا ختم بر خلاف حال آن‌وقت زیاد قابل کمك و تر حم بود ،هیچ یادم نمی رود زما نیکه‌پدرش فوت نموده بود و بخاطر تکفین‌میت پدرش در صنف برایش پول جمع نمودیم ، و یا دم نمی رود که‌نسبت بیچاره گی و مشکلات‌زنده گی ازیك طرف واز طرف دیگر نسبت کمبود ذکاوت لازم تحصیلی مجال آنرا نیافت تابه تحصیلا ت‌خود ادامه بد هد . بیکاری ، بی خانگی و روز گار تلخ زنده گی‌مانند سایر همو طنان ماسخت آزارش میداد و بدین تر تیب‌در زنده‌گی بخور ونمیر بابزرگترین مشکلات زنده‌گی دست و پنجه‌نرم میکرد . ولی حال دیگر کاملا عوض شده است ، هفته گذ شته‌باو جود اینکه خانه دولتی با کرا یه امتیازی در اختیار داشت ویلا ی‌جدیدی در مقبول ترین نقطه

شهر به قیمت ملیونها افغانی خریداری نموده و نسبت علاقه‌مندی و فرمایشش خانم حتی کاشی های سفید دیوار و مرمر سیاه کار شده داخل آشپزخانه را به کاشی های رنگ فیروزه ای ومرمر سفید تعویض نموده ودوچند قیمت برابر مجموع تمام معاشات که تا به حال خود وخانمش در دوران کار اخذ نموده اند بر آن صرف نمودند.

بیچاره بسیار رنج می برد که نسبت بعضی قیودات مشهود قانونی با خانم واولاد های ناز نینش درسفر های خارج و به خصوص به هندوستان رفته نمیتوانند.

در مجالس و نشست ها چنان خودرا عالم و متخصص یکه تاز رشته کار خود وانمود می ساخت که نمیتوان باور کرد تحصیلاتش در این رشته پا ینتر از دکتورا ویاحداقل ماستری باشد.

همراه من سخت خیر وبد بین شده بود، از بسیار وقت روابط را یکسره همرایم قطع نموده بود. میدانست که من تهمت می نمائیم و خلاف حقیقت و واقعیت ها در باره‌ای حرف میزنم. ولی بلاخره امروز در حالیکه در دفتر کارش نسبت اخذ رشوه توسط موظفین امنیتی بلفعل دستگیر و با دست‌های ولچك شده روانه محکمه بود ناظر شش بودم که به پنجه قانون سپرده شده است.

در همه حال پریشانی وحقارت که متوجه حالش بود به مجرد دیدنم که حیرت زده وخجالت‌زده معلوم میشد صدایم زد!

چی طرفم بلق بلق می بینی ازی صحنه هم مضمون جور خادکدی تا مرا تحقیر و توهین نمائی(!)

آرایش

بعد از روز ها شبی بخا نـــه‌دوستم شب پا شدم . دوستـــم وخانم مهربانش با مهمانوازی زیادواقعاًزحمت زیادکشیده بودند.بیچاره نسوین جان خانم دوستم بـــــه‌پخت انواع غذا به تنها یی کمـــر بسته‌وغذای‌شب را آماده سا خـــت

دختر دوستم ترینا جان که دو مین سال اوست در رشته تاریخ مصروف تحصیل است در ساعات‌عصر از پو هنتون آمد. تریناجان‌بعد از احوال پرسی که زیاد خسته به نظر میخورد از درس زیاد و مصرو فیت‌تحصیلی شکا یت داشت .

برادر کو چکش اجمل جمـــا ن‌که انتظار خوا هر خود را بخاطـــر حل سوالات خانگی میکشید ، بالا خره از ترینا جان پرسید :

ـ خوا هر جان آیا میدا نین که‌اتا ترك کیست ؟

ترینا جان به حالت تردد جواب‌داد :

ـبخیالم که رهبر یك گرو پ‌موسیقی جاز ترکمنستان اتحـاد شوروی اس !

بار دیگر اجمل پرسید خیـــربگو ئین خوار جان که گا مرا ن بن شاه محمود کیسس ؟

ترینا جان‌باتمام عجله جواب‌داد:

کامران کیسس ؟... ده پرده تلویزـون نه دیدی که همرای شیر یـــن گل پرسو ز کارا ته بازی میکنه ..

اجمل بالا درنگك به علا مه‌تائیدسر جنبا ند و گفت ... خوآن والله..

بعدآترینا جان در کنج خانـــــه‌مصروف مطا لعه صفحه ی از یـــك مجله که تحت کلیشه جوا نا ن‌عشق وزنده گی به نشر میرسد به مطالعه عمیق آرو رفت ...

جواب های نادرست ترینا جان‌واقعاً گیچم سا خته بود که چـــرا جوانان تحصیل کرده مابه این حال‌و روز شده اند .....

به هر ترتیب شب خوبی بود ...قصه های ایام جوانی ، . .تحصیـل وروز گار زنده گی تا ناو خت های‌شب مصروف مان سا خـــــــت وناو خت‌های شب‌به خواب‌رفتیم...

از خواب آرام نزدیك به صبـــح‌بود در حالیکه نمیخوا ستم برخیزم بیدار و میشنیدم که ترینا جان‌دراتاق دیگر با مادر شس وگا هـــی هم باخود میگفت :

ــ اف ای برقا خو رفت .. کجاسس مادر شم کجا سس... خاك ده سرت بر قی که وخت رفتـــــن‌وامدن بر قا را نمی فامی ...گوگرد ...مادر گو گرد...الینه روشن‌شد .

مادرجان لبسرین همر نگ بالاتنیم ده کجا سس... مه می جـــا ن شما بیا بین که همراه ای بالاتنه‌وـا منم کدام جوره بوت ودستکول خوب میشینه ... اینه بلی هان‌تشکر مه می جان ...

ــمه می جان ، همو میکپ وقلم‌ابروی تا نه خو بتین .

ــصبردخترم، اینه‌میارم .

ــمه می جان ، یك کمی زودترکه پو هنتون رفتن سرم ناو خت شد .

تصدیق نامه

محفل با بیانیه ای مسـووول ناحیوی اداره سواد آموز ی‌در مورد کارو فعالیت کار کنا ن اداره‌سواد آموزی و اهمیت سوادآغـاز گردید در بیـا نیه ا ساسـی به‌اهمیت سواد و تاثیرات آن در حیات سیاسی واجتماعی به‌صورت‌همه جا نبه اشاره گردیده وازآنعده معلمینی که درین پروسه از خـودتحرك بیشتر نشان داده بودند با قدر دانی یاد آوری گردید . برعلاوه‌تلاشس و کار عده ای ازسودآموزان که‌وظایف خانگی خود را بصور ت‌درست انجام وبا مو فقیت نایـل آمده بودند نیز باتحسین وشادباشس قدر دانی صورت گر فت . در لست افراد نام پیاده دفتر ما بابه‌بسم الله در ردیف اول قرارداشت بایاد آوری از نام مو صوف درگذار ـشس‌همه کار مندان و کار کنـا ن موسسه ما که نسبت راست کاری‌وصدا قت ، با به بسم الله را خوب می شنا ختند ودر محفل حاضـربودند باچك چك های وابـراز خورسندی سکوت تالار را به ادامه‌دوسه دقیقه چك چك متوا تر بر هم زدند . محفل بعداً با ارایه چندمقاله از طرف چند نفر معلمیـن

اداره سواد آموزی و چند تن ازفارغان کورس در باره اهمیت‌سواد به پایان خود نزدیك میگشت .

در اخیر گرداننده محفـــــل‌از چند تن از حاضرین جنســـه که در هیت رئیسه محفـــــل‌قرار داشتند بتر تیب تقا ضـــا نموده تا تصد یق نامه های فارغین‌را توزیع نما یند. در قدم نخســت از طرف رئیس موسسه مادرشورو احساسات حا ضرین تصدیـــق نامه فراغت بابه بسم الله در حالی‌تقدیم میشد که با خوا ندن نـــام موصوف توسط گرداننده پرو گرام‌یکبار دیگر صدای شادی و چك‌چك حاضرین وحتی صدا های « تبریك‌باشد بابه بسم الله » ...فضای تالار رابه هم می پیچاند ، رئیس‌اتحادیه‌صنفی موسسه و چند تن از کارکنان موسسه نسبت فرا غت و کارپربارابه بسم الله به گردن شان گل‌های کاغذی سرخ وسبز اندا خته‌وبصورت‌نقدی نیز مورد تقدیر قرارگرفت. محفل با توزیع تصد یق نامه ها بـه‌پایان رسیده و تمام پرسو نـــل واشتراك کننده گان‌محفل تالار رایکی پی دیگر ترك ورا هی دفاترخود میگر د یـــد ند . در جـریان راه‌بـا بابه بسم ا لله (مثل سایرین) من هم روی بوسی نمودم موفقیت‌او را تبریك ع رض وشا دباشـی دادم ،و بر کار و فعا لیتش‌آفرین‌گفتم .

بابه بسم الله در حا لیکه خود رامسرور و خو شبخت احساس می نمود ، میدا نست که این‌همه و همه‌از بر کت بد سـ متآوردن تصد یق نامه که آنرا در زیر بغـــــل‌درست با آرنج و دست محکـــم گرفته بود حاصل شده است .مو صوف در حالیکه خنده بر لـــب داشت تصدیق نامه خود را از زیـربغل خود کشیده برایم نشان دادو گفت :

مامور صاحب توامی ره بخان که‌ده ای چه نمشته کدن (!)

لکچر

میگن که باز امروز به‌دوام‌دیروز جلسه و ده ختم‌جلسه لکچر اس . روی مسایـــل بین‌المللی باز لکچر داده‌میشه امروز در مورد وضع فقر و گرسنگی در افریقا و تعر ض نظامی ایالات متحده امریکا بر پانامه صحبت میشـــه ، همچنان میگن که روند باز سازی‌دراتحاد شوروی‌وتاثیرات آن روی مسایل بین‌المللـــی نیز مورد تحلیل قرار میگیرد.

اما مه چطور کنم ... کـارهای من چطور میشه ؟ امروز زمانیکه خانه ره بقصد دفتـر ترك مینمودم خانمم گفت : که احوال مادر شه بگیرم ، بیچاره‌خشویم که به خاطر گرفتن نان همه روزه از ساعت سه بجه صبح در نانبائی کو چه نوبت میگرفت شدیدا مریض‌وسینه بغل شده ... مه باید او ره پیشس داکتر ببرم ... اما چطور کنم لکچر چطوشوه؟

اف که امروز مه چقه کاردارم ، مه باید امروز به تانك تیك بروم تا بدانم که چـــه‌وقت باساس پارچه کوپو ن توزیع تیل صورت میگیرد ...راستی میگن ده مغـــازه آرد آمده ، آرد ترمیده از او دفعه‌دیگه که که آرد گرفتم مجبور او را باز به آسیاب ببرم تااز سر آرد کند ... اف که بیك باره گی چقدر مشکـلات‌سرم کوت شده .. میگن کـه رئیس موسسه هم امروز ده‌جلسه اشتراك میکنه ... مه باید حتمی شرکت کنم ...

راستی یادم رفته بودم که‌امروز پیشین باید در مراسم جنازه مادر همسایه ما شرکت‌کنم ، اگه نرم خفه میشه ، همسایه داری است ، اگـــه‌بروم لکچر چطو میشه ؟ بدین ترتیب بعد از فکر زیاد باخودتصمیم گرفتم تا غم تیل و آرده صبا بخورم و خشنویمه‌امروز شام پیشن داکتر بُبرم وهمچنان به خاطر همدر دی‌باهمسایه فردا بعد از پیشین‌در مراسم فاتحه اشتراك‌خادکدم.ومه باید امروز در شنید ن لکچر اشتراك تا از محتـــوای‌لکچریکه پیرامون مسایل بین‌المللی توسط مدیر خدما ت موسسه ماایراد میگرددداستفا‌نمایم .

درین چرت وفکر بودم کاسکرتر مدیر خدمات به شعبه کارماداخل گردیده بلا درنگ گفت: به اطـلاع همه ر سا‌نیده میشود . نسبت اهمیت‌موضوع ، لکچر نه تنهـــا امروز بلکه فردا نیز از ساعت‌دو بعد از ظهر ادامه خواهد یافت اشتراك همه شمـــــاحتمی است . (!)

دوران پدر کلانم

طنز هایی از ظاهر ایو بی

اسم: محمد ظاهر

تخلص :ایوبی

محل تولد : ولایت فراه

سال تو لد :۱۳٤۳

در جه تحصیل : ماستر علوم طب

رتبه علمی :پوهنیار

وظیفه فعلی :استاد انستیتـو ت کابل.

فلاش چالان

رئیس جدید موسسه‌ماشریف الله خان مبتکر که آدم قد بلند ولاغر اندام بود و عینك های‌نمره‌بر چشم میگذاشت ، در روز اول اشغال چوکی ریاست ، تمام‌کارگران‌وکار مندان فابر یکه رادر تالارمو سسه جمع نموده پس از آن کـه‌عقب میز خطا به قرار گر فت‌با طمطراق‌زیاد بدون سلام شروع‌کرده‌به کلام :

برادران ودوستان عز یز:

همانطور که تخلص بنده مبتکراست خودم نیز مبتکر بینظیـــر هستم . زیرا ماوظیفه داریم کـــه‌پدیده های کهنه را ازریشه نابود بسازیم .

وبعداز آن که فا نتای را که‌پیشرو یش بالای میز خطا به گذ- اشته شده بود تا آخر سرکشیدادامه داد :

ابتکارات بنده بحیث رئیس‌این موسسه سر از امروزشرو ع میشود و حالا از همینجا شروع‌میکنیم از همین تالار . از آنجایی که چیدن چو کی ها بحسا ب‌نمره‌یك پدیده کهنه است ودر تما م تالار های جهان حتی در افریکـای‌جنوبی نیز رواج دارد ، مـــن به مد یر خد مات اداری هدایـت‌مید هم که تمام چو کی های تالار

را از بیخ کشیده عوض آن درتالارگلیم هموار کند، تا جای یك پدیده کهنه رایك پدیده نو بگیرد .

باشنیدن این گپ تمام حاضرین به خنده افتاد ند و ازروی تمسخر یك دقیقه پی در پی کف زدند

رئیس جدید که از هیجان دهنش کف کرده بود وازاحسا سات زیاد نزدیك بود برسر میز خطا به بالاشود ادامه داد :

«بلی دوستان : این هم یـــك ابتکار است ، زیرا یك پدیده کهنه را از ریشه تغیر داده ایم. »

دراین میان قمر الدین آشپز باشی که همه او را از چا قی زیاد بنام شانزده ــ بیست دو تا بره یادمیکرد ند از اخر تالار از جا بـــر خاسته گفت :

«رئیس صاحب ، حالی ایـــــن (۸۰۰) چو کی ره که از تالار می کنین ایره نگفتین که اینهاره ده کجا پس می شا نین ؟»

رئیس فورا جواب داد .

بلی ، سوال خوبی است . دراین باره باید فکر کرد تا نصب دوباره چوکی هانیز یك پدیده نو باشد.

بعدا دستش رابالای پیشا نی اش گر فته و لحظه ای بفکر فرو رفت .

تالار همه سکوت بود .

شریف الله خان مبتکر که به فکر عمیقی فرو رفته بود بعد از دو دقیقه تفکر علمی !! مثل اینکـــــه موضوع بزرگی را کشف کرده باـ شد یکباره فریاد زد :

بلی برادران ، بلی ، برای این که این هم یك ابتکار باشد بصو رت علمی طوری عمل میکنیم که پنجاه پایه چوکی رابه خانه شخصی نود میبرم وبقیه رابه فروشـــــرسانده از آن برای رئیس صاحب عمومی یك موتر نیز رفتار خریداری میکنم چطور آیا این یـــــك ابتکار عالی نیست ؟

همه صدا زدند :

عالیست ، عالیست .

رئیس باز خوشحال شد ، گیلاس دومی پراز فانتا رانوشس جان کرده در حالی که از هیجان زیاد مشت گره کرده اش را در هوا تکان میداد دوام داد :

برادران . از آنجا ئیکه درتمام موسسه ما پدیده های کهنه وجود دارد وباید از ریشه نابود شود هدایت مید هم که در طول ماه جاری بدون هیچگونه عذرمعقول و غیر معقول باید فعالیتهای ذیل انجام داده شود :

۱ـ تمام مدیرهای شعبات برطرف ، ودر آشپز خانه مقرر شوند .

۲ـمیز و چوکی تمام شعبات فروخته شده عوض آن مثل تالار، درشعبات گلیم و توشك هموارکردد، چاروالي و فلاشس هم چالان شود .

۳ـ تمام ماموربن و کارگرانموسسه در هر ماه ، سه روز به ناحق کسر معاشش شوند .

٤ـآنعده زنان ودخترانی که درین موسسه کار میکنند ودر ضمن مقبول استند از کسر معاشس معاف اندو در عوض برای شان ماهانه چار روز معاشس بخششی باید داده شود. یاداشت :زنان ودخترانی که مقبول نیستند شامل ماده سوم میباشند.

٥ـبعداز آخر این ماه حاضری بند، غیر حاضری آزاد .

٦ـ روز های دوشنبه وسه‌شنبه‌در هر هفته رخصتی است .

۷ـ رئیس موسسه در هر ماه‌پنج روز باید به وظیفه حاضر شود ، اگر از پنج روز زیاد ترکار کرد باید علاوه بر معاشس ، برایش حق الزحمه هم داده‌شود.

۸ـآوردن تایپ وویدو کست درشعبات آزاد است ، به شرطی که کستهای آن هندی یاغیر بی‌باشد. آوردن کستهای احمد ظاهر نیز اجازه است .

۹ـ حاضری آنعده از دخترانی که درین موسسه کار میکنند ودرضمن مقبول استند باید از حاضری دیگران جدا شده در دفتر رئیس گذاشته شود و حاضری روزانه شان عوض د وخانه سه خانه باید سا خته شود

۱۰ ـ وابتکار آخر این که نـــام موسسه خودرا باید تغییر بدهیم. لذا تصو یب میگردد که عو ضـــ(فابریکه تو لیدی صنعتی) نـــام (فابریکه غیرتو لیدی شریف الله خان مبتکر) بر موسسه ماگذاشته شود، تابدین ترتیب جای یك پدیده کهنه رایك پدیده نو بگیرد . لذا از تمام حاضرین تقا ضا می گردد تابـــه خاطر رای گیری بر ابتکارا ت ذکر شده اگر دل شان است یا نیست دستهای شانرا بلند نمایند .

همه مجبورا دست های شانرا به تایید سخنا ن رئیس بالانمودند .

شریف الله خان که خودش راکاملا موفق احساس نمود سخنان خویشرا بااین شعار ختم کرد :

«زنده باد رئیس جدید موسسه تان. ازتو جه تان تشکر. »

ماکه هیچ فکر نمی کـــرد یم آن حرفها عملی شود . روز دیگر بـا تعجب دیدیم که واقعـاً کار به خاطر عملی ساختن ابتکارا ت !! شروع شده است . هر قدر کوششـــ کردیم که از تطبیق آن جلوگیری کنیم فایده نکرده ، زیرا شریـف الله خان دو پارا در یـك کـلوش کرده به تکرار میگفت :

« جای پدیده های کهنه را بایدپدیده های نو بگیرد ، پدیده های نو.»

وبعد از سپری شدن بیست روزاز ریاست شریف الله خان ،مقـامات باصلاحیت او را به جرم رسانیدن هشتاد ملیون افغا نی خساره بـــه موسسه و بی کفا یتی دروظیفه موردباز داشت قرار دادند و حینی که وی را به طرف زندان میبردند ، مدـیر سابقه حفظ ومراقبت که بحیث آشپز مقرر وسخت کوفتی بود ازکلکین بی شیشه آشپز خانه سرـشس را بیرون کشیده صدازد :

رئیس صاحب ! راستی که جای بدیده های کهنه را باید پدیده های نو بگیرد ، پدیده های نو !

آغابچه

دریکی ازشماره های یك مجله پرتیراژ کشور، تحت کلیشه مودو فیشن، تیپ های مختلفه اصلاح‌موی‌ولباس های گو نا گون خالص اروپایی جهت استفاده جوانا ن باسلیقه !!بچا پ رسیده بود . من‌که، در همان روز ها شیر ینی خور ی‌برادرم بر گزار میشد تصمیم‌گرفتم برای اولین بار از مود اروپا یی‌پیروی کنم تادر جشن نامزا دی برادرم نه تنها متمدن معلوم شو م‌بلکه همه بگو یند چه جوان' با سلیقه یی .

سر انجام بر اساس کتلاك مجله‌تکه خریداری کرده و برای آنکه زودتردو خته شود سه چندا صل قیمت ، خیاط راپول داد م یکروز پیشس از بر گزاری شرینی‌خوری برادرم که مو هایم راهما- نگو نه کتلا کی اصلا ح نموده ولبا سها را هم برای امتحان نمود ن پوشیده بودم بطور عاجل‌برایم وظیفه دادند که بروم شهرنو و از کلچه پزی های چار را هی‌حاجی یعقوب برای محفل فردا چار سیر کیك و چار سیر کلچه‌خریداری کنم .

باافتخار زیاد در حا لیکه فکـــرمیکردم در آسمان راه میروم با همان لباس اروپا یی **خودرا به**کلچه پزی هارسا نیدم. اگر از تماشای مردم که در جر یان راه‌با تعجب وبا نگاه های عجیـــب وعریب بمن میدید ند بگذریـــم‌همینکه داخل کلچه پزی شـدم ، دکا ندار در حا لیکه بیرو بار زیادهم داشت تمام مشتر یان‌دیگرش راگذاشته با هزار چرب زبانی وچم‌وخم به پیشم آمده فقط که نوزبان دری رایاد گر فته باشد پرسید .برای شما کلچه ، لازم . یاکیك ، لازم؟

منکه برای اولین بار درچنیـن‌جای احترام میشدم‌با غرورپرسیدم کیك و کلچه کیلوی چند است ؟

دکا ندار سرا پایم را از نظـــرگذرانیده با همان حالت اولی‌جواب داد

کلچه ،کیلو ، هفتصد وپنجاه‌افگانی .

کیك هم هفتصدو پنجاه افگانی.باتعجب گفتم:

برادر ، کیك وکلچه در تمام‌جای‌دو صد الی سه صد افغا نی اســت اینجا چرا سه چند شده ؟

دکا ندار که نمیدا نم چـــــرامتعجب شده بود باز سراپایم را نظر اندازی کرده گفت : بلی‌بلی ،آن کلچه وکیك خراب ، این خو ب ، خیلی خوب.

بیشس از آن چنه نزده در حالیکه‌برای چار سیرکلچه و چار سیرکیك پول گزافی پرداختم از آنجا خارج‌شده تکسی رادست دادم. آن هم دو چند اصل قیمت مرا بخا نـــه‌رسا ند

در حالیکه از بلند رفتن قیمت هاتعجب نموده بودم کیك و کلچه رابخانه آوردم ، وقتی قیمتشس راگفتم ، پدرم واقعاً خشمگین شده‌بعد ازآنکه صد هاکلمه راکه ساد گی و بی‌خبر بودنم را از زندگی و محیـــط نشان میداد نثارم کرد مرا با خودگرفته دوباره‌به دکان کلچه‌پزی‌برد. دکاندار خو شحال شده پرسید: برای شما دیگر هم لازم ؟

قبل از آنکه چیزی بگویم پدرم‌پیشس شده به دکا ندار گفت :
برادر ، بی انصافی هم از خود حدواندازه دارد . در تمام جای کیـك وکلچه کیلوی دو صد افغا نی اسمت‌وخودت برای این پسرم سه چند قیمت‌بفروشس رسا نیده ای نمیدانم‌برای چی؟

دکاندار که هیچ باورشس نمی‌آمد،در حالیکه سخت خنده اشس گرفته بوْد و تری تری بسویم مید ید ،بندل نوتهای صدی و پنجصد ی را از جیبشس کشیده حینیکه پول رابه پدرم مسترد میکرد گفت :

ولا ، ازشماچی پت ، من‌بخاطری‌این کیك و کلچه رابه این آغابچه سه چند فرو ختم که او را خیا ل‌خارجی کرده بودم .

باشنیدن ابن‌گپ تکسی ران‌یادم‌آمد که‌اوهم دوچندپول ازنزدم‌گرفته‌بود.

در حالیکه نزد دکا ندار و نزد پدرم‌سخت کم آمده واز مود پرستـــی خود نهایت پشیمان بودم با خـــودگفتم :

راستی که فرا موشس کـــــردن‌فرهنگ وکلتور خود اینطور کار ها را دارد .

بیغم باش لالا

سر فراز خان مدیر تبلیغ وترویج فابر یکه ساختمانی ، طی مکتوب رسمی از خبر نگاران رادیوتلویزیون دعوت بعمل آورد تا ساعت ده قبل از ظهر روز دوشنبه به شعبه اش آمده با او و چارآمر مربوط مدیر پتش مصاحبه نمایند .

روز موعود فرا رسید، مسوولین تلویزیون با هزار جارو جنجال ، موتر ،کمره ، لایت وهمکاران تخنیکی وفنی را آماده ساخته آنجا رفتند .

همین که داخل شعبه شدند به‌جز از شخصی که پهلوی میز مدیر نشسته و معلوم میشد که باید معاون مدیریت باشد کسی دیگری را نه دید ند. محمد سرو خبر نگارکه به خاطر تهیه مصاحبه نسبت بد یگران زحمت زیاد تری را متقبل‌شده بود به آنشخص گفت :

چند روز پیش مدیر صاحب‌برای مامکتوب روان کرد که‌بیایید باما مصاحبه کنید ، ولی حالاخودشان تشریف ندارند ، آیا شما میدا نید کجا رفته اند ؟

معاون شعبه گلو یشس را صا ف‌کرده گفت :

وله راستشه بگویم مـه هم نمی‌فا فم که مد یر صاحب کجا رفته مگر دیروز همرای آمر صاحـــب‌هایاد کد که ده‌سینما ... فلم هندی نوبند شده، شاید همو نجه رفتـه**باشن** :

محمد سرور که کمی خشمگین‌هم شده بود پرسید :

آیا پسس به شعبه خوا هدآمد؟

معاون جواب داد :

مدیر ما عادت نداره وقی که‌بـرآمدن پس بیاین .

تمام خبر نگاران و همکارا ن‌تخنیکی ، در حالیکه سخت ازرده شده بودند ازشعبه برآمد ه به‌طرف‌اداره تلویز یون حر کت‌کردند .

درنیمه راه شیر حسن فلمبردار یکباره همه را مخا طـــب قرار داده گفت : او بچه ها ،اینهاخوماره خوب سر گردان کدن .ماهم کار ی میکنیم که تازنده استن یادشان نره . او هم ای که‌برشا ن میگیم که روز یك شنبه آینده‌آماده‌باشن مامی آییم باز روزشس کـه رسید نمی ریم .

همه در حا لیکه لبخندی به لـب‌داشتند قبول کردند. همینکه‌به دفتر رسید ند شیر حســـــن‌فلمبر دار گوشی تیلفو ن را برداـ شته به شعبه سر فراز خا ن‌تیلفون کشیده گفت :

(معاون صاحب محترم ، ازی که‌تهیه مصاحبه از مد یریت شمـــا بسیار مهم اس ، بری مد یـــرصاحب سر فراز خان و آمریـــن شعبات شان بگو یین (لطفاً یادداشت کنین) که ماروز یك شنبه آینده ساعت یازده می آییم ، علاوه‌برسر فراز خان ومد یر هایشـــن باید رئیس موسسه هم دعو ت‌شود ، چند جریده دیواری به‌نشر برسد ، تار یخچه مفصل فابریکه‌نوشته شده حاضر باشد ، بخشهای مختلفه تعمیر به‌صورت نمو نـه‌دین این شود و تو لیدات فابریکه هم به قسم نمونه به نمایشس‌گذا شته شود تااز آن چند شـــات

بگیریم ودر روزی که ما می آییم نما م کارگران و کار مندان مدیریت تانرا جمع کنید تابا آنهاهم‌صحبت نماییم و در ضمن برای نان چاشت هشت نفر خبر نگار وپر سو نل‌تخنیکی غذاتهیه‌نمایید برای سر فراز خان بگو یید کارهای راکه گفتیم بصورت حتمی باید انجام بد هند . ما حتماً می‌آییم .

معاون :به چشم ، به چشم‌حنما برشان میگم

روز مو عود فرارسیداما هیچکس‌برای مصاحبه به شعبه سر فرازخان نرفت .

شیر حسن فلمبردار که در عین‌حال بحیث مدیر خبر نگارا ن‌تلویز یو ن ایفای وظیفه میکرد یک‌روز بعد گوشی رابر داشته برای سر فراز خان که همان روز درشعبه‌بود تیلفون کرده گفت:

مدیر صاحب ،سزای قروت(او)گرم.

هفته گذشته ماره سر گردا ن‌سا ختین ما آمد یم شما نبودین ، حالی دیدین که چطور قصد خده‌گرفتیم که‌یك هفته شماره بخاطر مصاحبه مصروف سا ختیم آخر هم‌دیروز نامد یم .

سرفراز خان که این حرفها راشنید، خنده تمسخر آمیزی کرد ه گفت : بی غم باش، ما دیروز هم‌نبودیم .

دوران پدر کلانم

در روز گاری که پدر کلانـــم زنده گی میکرد مرد مان آن‌زمانه، درسطح یك ولایت همد یگر شانرامی شنا ختند وحتیٰ بنام و با تما م مشخصا ت می شنا ختند به غـــم‌وخوشی هم میرسیدند و در محافل همد یگر شر کت می کردند.

آنان به مسا جد و خانقاه هـــامیر فتند ، حا فظ وسعدی می خوا ندند، شا هنا مه از برمیکرد ندو به مثنوی شریف چون کـــلام آسمانی احترام داشتند . آنـان‌قلباً معتقد بودند که بنی آدم اعضای یك پیکر اند.

بایاد آوری این مو ضـــو ع ،بسیار احسا س خو شی کردم .

در زمان پدرم، آد مها کمـــــی متر قی) شده بودند . بجا ی‌قلبه از ترا کتور استفاده میکرد ند و یاوقتی از قر یه بجا ی دیگر میـــر فتند عو ض مر کب از با یسکـل‌کار میگر فتند .

آنها به مسجد و خانقاه نمی‌رفتند ، ولی گا هگا هی در داخل قریه محافل شعر خوانی و شب‌نشینی های تیب عار فا نه را تر- تیب می‌ی دادند درین زمان ،مردم‌یکدیگر رادر سطح قریه‌میشنا ختند ودر سطح قریه به مشکلات هم‌رسیده گی میکرد ند.

من ، بادیدن‌این‌وضع، کمی‌احسا س خوشی کردم .

سالها گذ شت ، از قریه به‌شهرآمد یم ، درینجا از محا فل عر فا نی و هنری خبری نبود ،شهریان صبحا نه توسط مو تراداره بد فتر میر فتند و شام بخا نه‌می آمدند ، چون بر ق داشتندتلو- یز یو ن می دید ند و ویدو تماشامیکرد ند وتاسا ل نو یاعیدنمیر- سید ویا کدام ضرور تی نمیدا شتندزنگ خانه همسا یه را فشارنمیداد ندو از احوال هم نمی پرسید ند

در ینجا ، در شهر ، افرادو اشخاص تنها کوچگی های‌شانرا شنا ختند .

...ومن بادیدن این حالت‌تعجب کردم .

چند سال بعد ، پدرم‌به پایتخت‌آمد و اشغال وظیفه کرد اینجامردم عصری تر بودند ، در بلاك ها ی‌لو کس بلند منزل دراپارتمانهای مستقل زنده گی میکردند، باوجودیکه همسا یه ها از یك زینه عمومی به پنج منزل رفت وآمد داشتندولی تنها باشند گان دو اپار تمان که در یك دهلیز زنده گی میکردندباهم سلام وعلیکی دا شتند ،امانا- مهای همد یگر رانمی دانستند وبه غم وشادی شان نمی رسیدند.

بادیدن این وضعیت ، حیر ت‌کردم .

تحصیلم دوام داشت که بورسی‌بمن دادند ، اتفا قا به‌یکی از پیشر فته ترین کشور های جهان‌که در آنجا همه کار را ماشین وکمپیو تر انجام میداد کاند یدشد م .

آنجا ، برای کود کان نوزاد تو سط ماشین شیر میدادند، توسط کمپیو تر غذا می پختند ، ماشینهابرای آنا ن شعر می سا خت ، آهنگ‌می سرود ورقصید . حتی‌تعدادی از دختران و پسر ان جوان

با ما شینها از دواج میکرد ند اماقبل از آنکه ا یجاد نسل نما یند از هم طلاق میگر فتند . با لاخره‌همه جای انسا نها را ما شین‌های فلزی گر فته بود ، دریـــورا ن ،پیلوت ها، معلمها، دانشمندا ن و هنر مندان‌همه ماشینهابودند ،بلی، هنر مندان شان هم ماشینها بودند

درینجا من حالتی رادیدم که‌تصور شس نمیتوانستم . بلی ،در ین جـامعه کـه به اوج تـمدن رسیده‌بود ، من دیدم که وقتـــــــــی فرزندان یك فامیل به خا نه می‌آمدند ، برای آنکه پدر و مادرشان آنهارا بشنا سند کار تهای هویت‌خودرا نشان میدادند .

ومن ،باد یدن این حالـــــت ،وحشت کرد م .

پایا ن

وقت شناسی

نود اخل دفتر شده بودیم که‌عنوانی همکار ما احمد فرید شیون که شا عر با استعدادی نیز بودکارت دعو تی رسید که در پایان آن یاد داشت گو نه ای به این‌عبارت نوشته شده بود :

« دوست ع زیز شیون : درین‌برنامه شما پیرا مون شعر در شروع پرو گرام لطف نموده‌صحبت خوا هید کرد . فرا مو ش نکنید آغاز برنامه پوره ساعت(۹) قبل از ظهر » ساعت ۸:۱۰ رانشان میداد . همکار ما که‌در شنا خت شعر بدون آماده گی حر فهای فرا وا نی میتوا نست‌ارائه‌بدارد ، فقط در فکر این شدکه چگونه درین مدت پنجاه دقیقه‌خودش رابه بر نامه برسا ند هر چند محل بر گزای محفل درمسیر راه موسسه ماقرار داشت اما در بیرو بار سرو یس هایقیناًکه تابه سر ساعت نمیتوانست‌حد اقل به مو تر بالا شود . همکارمادر صدد چاره بر آمد .

بعد از لحظه یی بفکر شن گشت‌که برود نزد رئیس .

او که آدم نسبتاً محتر می بودرئیس موسسه بدون هیچ گونه استد لالی برایش رخصت داد و هم‌در زیر عریضه دیگر ش به معاونیت اداری موسسه امر داد تامو تری را در اختیار ش گذارد

امر معاون اداری به مد یـــرترانسپورت از آنجا به شعبه در یوران واز شعبه دریوران بـه سعدالدین دریور رسید، او بـــدون هیچگونه اعتنا یی در حالیکه نشسته‌وچای نوش‌جان میکرد و چشمش رابقاب شرینی دو خته بودگفت :

والا برادر مه رفته نمیتوا نم .موترم هر دو تایر پیشرو یش کمباد است همکار ما از آمـــــردر یوران تقا ضا کرد تابه دریور ی دیگر امر بد هد. آمر گفت :وللهمه صلا حیت ایره ندارم ،برو از مدیر صاحب ترانسپورت امر بیار.

مدیر ترانسپورت :مه هم‌صلا حیت یره ندارم برین از معاونیت اداری امر بیارین.

معاون اداری: وللہ مه هم صلا حیت ایره ندارم ، باید سلسلـه مراتب مراعات شوه ، برین ازرئیس صاحب یك امر دیگه بیارین.

همکار ماناچار دو باره (لیور س)رفت تاکه نزد رئیس رسید

رئیس با خشم: عجیب‌است ،نمیدا نم با چه آمر ین و مد یر های سرد چار شدیم که تا حالی‌صـلا حیت های شانرا نمی فهمند .فورا گوشی تیلفون رابر داشته به معاون‌اداری امر داد تامرتر دیگری راآماده سازد. همکار ماکه پای در پا یش‌نمانده بود دو باره نزد معاون‌اداری رفت .

معاون اداری عریضه رابا زازنظرگذرانیده ، لحظه یي به فکر فرو رفته گفت : رئیس صاحب شفا هی‌امر داد ، مگم تاامر تحریری شان نبا شه نمیشه ، بخاطر یکـــــه‌باز سبا کی جواب میته ، همکـار ماپس نزد رئیس رفت و موضوع‌را با او در میان گذاشت ، رئیس که سخت عصبا نی شده بود گوشی‌تیلفو ن را باخشم بر داشتـــــه در حالیکه بخود میلرزید فریاد زد:

معاون اداری ، کاغذ پرانی ره‌بس کنین ، در ظرف یك دقیقه اگر بری شیون صاحب مو ترآماده‌نشده بود بر طرفت میکنم، فهمیدی برطرف و گوشی را با شدت با لای‌تیلفون گذاشت .

همکار مادو باره بطرف معاو نیت اداری روان شد ، نوبه دهلیز معاو نیت رسیده بود که معـــاون‌اداری با عجله ورنگ پریده گفت: شیون صاحب ، بفر مائید بریـــم‌به خودم بری تان مو تر میگیرم . بد ینتر تیب همکار مابایك عالـم‌پربشانی‌ساعت ۹:۲۰ از موسســـه خارج شد مادر حالیکه شکر خدارابجا آوردیم در ضمن کار شرو ع کردیم به قصه ها تعریف هـــــاو تمجید هادر باره همکار مافرید شیون .

زیرا پسند یده ترین عادتش این‌بود که از وعده خلافی ووقت ناشناسی بسیار بدش می آمد و امروزکه نیم ساعت ناوقت تر از شروع پرو گرام از موسسه بر آمده وتانیم ساعت دیگر وقتش در راه میگذ شت ما میدا نستیم که او چه‌حالتی دارد . در همین قصه بودیم که سا عت ده و نیم دوست مادست‌خالی پسس به‌شعبه آمد و با یك حالـت پریشا نی و جگر خونی گفت:متاسف هستم،بسیار متاســـف هستم ، وقتی به او نجه رسید مپرو گرام ختم شده بود ودرصالون بغیر از دوسه نفر دیگر هیچ‌کس نبود .

مدیر شعبه ماکه آدم سرسفیدوروز گار دیده ای بود . بالبخندی معنی داری گفت :

شیون صاحب ، شما ناحـــق‌پس آمدین ، بخا طریکه مه‌اطمینان دارم که او وخت پرو گرام شرو ع‌نشده بوده ، شیون گفت : مدیر صاحب ، آخر یکسا عت از وقـت‌پرو گرا م تیر شده بود .

مدیر ما با قواره حق‌بجانـــب‌گفت : یکسا عت چیست ،

صبح میگن چاشت شروع‌میکنن‌فکر کنین شیون صاحب ، پروگرام اگر ساعت نه پوره شروع میشدحداقل تاسا عت یازده دوا مپیکرد

همه بفکر فرو رفیم ، همکار مادرحالیکه سر شس را بعلا مـــه تائید تکان میداد گفت :

مدیر صاحب ، شما راست گفتین‌مگم متا سفا نه که حا لی وقـــت ازو قت تیر شده .

همه دوباره مصروف کار های‌ماشدیم یك ساعت بعد نان آماده شد ، آنرا صرف کرده حینیکه‌میخوا ستیم چای دم کنیم که‌زنگ تیلفون به صدا در آمد.

ـببخشید ، مدیریت فنی است

ـبلی ، امر کنین

ـشیون صاحب تشریف دارند؟

ـبلی بفر مائید .

ـلطفاً برشان بگو ئین .که چندلحظه بعد پرو گرام شعر شروع می شبه ،

اگر زحمت نمی شد ن‌تشریف‌بیا رن .

باشنیدن این گپ ، همه‌پوزخندزدیم .

همکار ماکه از قهر زیادخنده‌اش گرفته بود (.. و گا هـــی میشود از درد هم خندید) گفت:

جالب اس ، بسیار جالب اس‌نمی فا فم که فر ق بین نه بجه و یازده بجه چیس؟

مدیر ما در حالیکه گـــپ‌پیشتر شس رابه یاد آورد گفت : نگفته بودم که صبح میگن چاشت‌شروع میکنن ؟

ورویش راطرف‌شیون گشتانده‌از از خواست تا برود محفل .همکار ماکه از مو تر گر فتن دیگرنـــاامید شده بود از رفتن صرف نظـــ کرد .

نیم ساعت بعد باز زنگـــك‌تیلفون به صدا در آمد.

ـببخشید ، مد یریت فنی‌است؟

ـبلی، بفر مائید

ـلطفاً شیون صاحب رابگوییـــن که چند لحظه بعد پرور گرام شروع میشه تشریف بیارن .

ولی همکار ماقبول نکرد .

روز گذشت وساعت رخصتـــی فرارسید . همه به مو تر موسسه نشسته طرف خانه روان شدیم.در نیمه راه یکبار مد یر شعبه ما گفت .

شیون صاحب ، بیا که همینجه(در ایستگاه محل بر گزاری محفل شعر) پا ئین شویم ، می شه که تا حا لی شروع نشده باشه .

باشنیدن این سخن طنز دارهمه آنقدر خند یدیم که گرده های ماره درد گر فت .

وقتی به ایستگاه رسید یم ،مد یر ما واقعاً از مو تر پائین شد واز مانیز خواست تاسری به آن محفل بزنیم . همه از روی شوخی قبول کردیم . ـ ساعت پنج عصر رانشان میداد ، همه داخل سالـون شده ، همین که چند قد می پیش رفتیم، شندیم که از لودسپکر های برنامه انانسس داده می شود :

دوستان گرانقدر : اکنون به اجازه شما، پرو گرام را آغـاز هیکنیم .

ـ پایـان ـ

سوالها وجوابهای سیخکی

س: خوب ، انجنیر صاحـــب‌محترم ، لطفاً بگو ئید که ایـــن تعمیر جد ید رابرای چه آبـــادمیکنید ؟

ج: اول می سازیم باز میبینیم‌برای خوب است .

س: در شهر ماچه چیـزفراوان‌یافت میشود ؟

ج:میکروب

س: شما بحیث یك محصـــل‌بگو ئید که سید جمال‌الدیـــن افغان کی بود ؟

ج: ولانامش رانو میشنوم ، امافکر میکنم شاید ازبچه های‌فلمهای ترکی باشد ، زیرا در فلمهای هندی‌وایرا نی اینطور نام رانشنیده‌ام-

س: آب در کجا یافت نمی‌شود؟

ج: در شیر فروشی ها.

س: روز نامه هاو مجلات برای‌چه چاپ میشود ؟
ج: برای پاکت ساختن

س: در امتحا نات کانکور ،کمترین نمرات را چرا برای‌دارا لمعلمین ها اختصا ص داده ماند ؟
ج: برای آنکه سر نوشت کشوربه‌دست آنهاست .

س: محمود شاه (بروتـــــی) رانسبت نالایقی ازوظیفه استادی فا کولته بر طرف کردند، او حالا چه‌کار میکند ؟
ج: حالا، مدیر علمی فا کولتـه‌شده .

س: توکه مر یضیت شد یداست‌چرا نمی روی به یك شفاخانه وخود را تداوی نمیکنی ؟
ج: بخاطری که میخوا هم زنده‌بمانم .

س: در داخل پارك شهر نـوکه تفر یحگاه مردم است فاتحـه خانه زنا نه مو قعیت دارد، آیااین‌عجیب نیست ؟
ج: نخیر

س: چرا؟
ج: بخاطری که مسولین پارك هامعتقداند که مرده داری هم یـــك نوع تفریح است .

س: در کجا خواهم بود کـــه‌بشنوم معاشس ملکی هازیادشده ؟
ج: در خواب .

س: خوب بی‌بی جان ،شما که‌جاوید را دوست داشتید واز بشیر بسیار بد تان می آمد ، چطور شدکه بالاخره با بشیر از دواج‌کردند؟

ج: اصل گپ الله ایطور اس ،همی موتری راکه بشیر جـــا ن نو خرید، از مو تر جاوید کده‌لو کس تر بود .

س: محترم پرو فیسور صا حب،مدت چارده روز متوا تراست کـه بوظیفه تشریف نیا ورده واز کارهای بزرگ علمی عقب مانده اید، خیر یت خو بود ؟

ج:بلی خیر یت بود ، بخاطـــرگرفتن آرد و روغن بمغازه کوپون رفته بودم .

س: آیا امیتا بچن را مـــــی‌شناسید ؟

ج: توهم زور لوده ا ستـــی،امیتا بچن راچطور نمی شنا ســـم حتی میدانم که در فلم قسمی وعدی‌شیربرنج را خوشس داشت .

س: ودر بارهٔ ابوعلی بن سینای‌بلخی چه میدا نید؟

ج: والله درباره خارجی هـــامعلومات ندارم .

ـ پایـان ـ

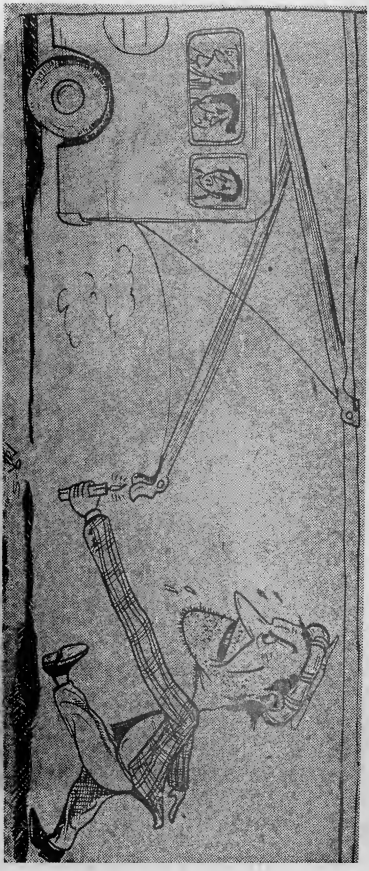
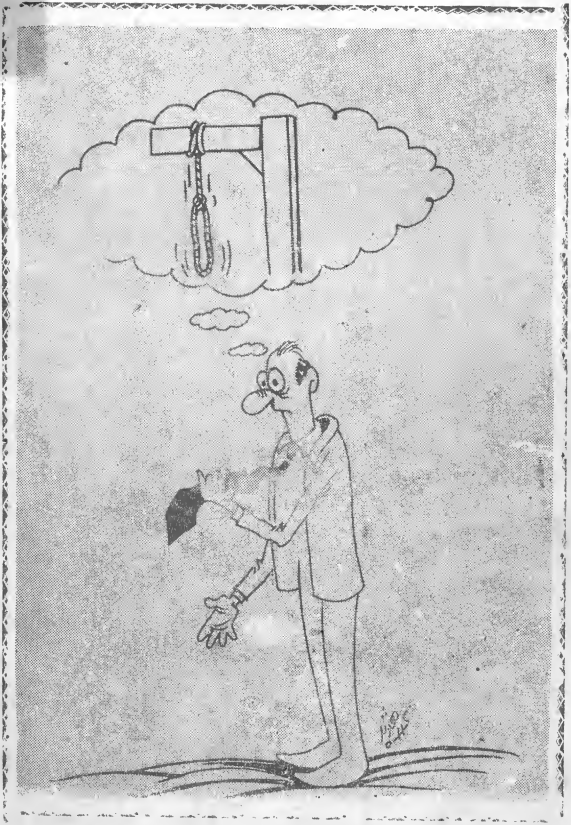
PROPERTY OF
ACKU
5645